

قلم سبز

داستان یک‌سد-۳

مطالبه رودخانه‌ها



محمّد درویش

●بدین‌ترتیب، حذف سدهای دیگر خارج از ایالت مین ادامه پیدا کرد. از زمانی که سد ادواردز تخریب شد، سالانه پنج سد دیگر نیز در سراسر آمریکا حذف شدند. شمار آنها در سال گذشته ۸۰۰ عدد بود. در مجموع پس از تخریب ادواردز تاکنون هزارو صد حذف شده‌اند. البته بسیاری از آنها سدهای کوچک بوده‌اند، اما پروژه‌های قابل توجه دیگری مانند دو سد رودخانه الواد در ایالت واشنگتن تاکنون از بزرگ‌ترین پروژه حذف سد در دنیا محسوب می‌شوند. در طول دو دهه گذشته همه‌جا در آذهان عمومی تغییری در زمینه سدها در حال به‌وقوع پیوستن است. ایمی سورز کوبر، مدیر ارتباطات American Rivers می‌گوید: «این دیگر موضوعی نیست که فقط کنشگران محیط زیست به آن بپردازند. حذف سد در بسیاری موارد به دلایل اقتصادی و امنیت عمومی انجام می‌شود». شمار زیادی از پروژه‌ها نیز در پیش‌رو هستند، چشم‌ها همه به رودخانه کلمت (جنوب ارگون و شمال کالیفرنیا) با برنامه حذف چهار سد در سال ۲۰۲۱ خیره شده که عظیم‌ترین برنامه حذف سد و احیای رودخانه در دنیا به شمار می‌رود. مخالفان حذف سد عقیده ندارند که ما نیاز به تخریب همه سدهایمان داریم، ایالات متحده بیش از ۹۰ هزار سد دارد و بسیاری از آنها هنوز وظایف مهمی بر عهده دارند. اما هر جا که از دو دهه پیش سدی حذف شده، نشان داده است که نتایج محیط زیستی از آن بی‌نظیر بوده‌اند و مهم‌تر آنکه دیگر سدی جایگزین سد تخریب‌شده نشد. گریب می‌گوید: «هیچ راهی سریع‌تر و مؤثرتر برای بازگرداندن زندگی به یک رودخانه جز حذف سد وجود ندارد. از این‌رو ما ۲۰ سال بر آن تمرکز داشته‌ایم. این یک بُرد برای دلایل محیط‌زیستی، امنیت عمومی و رفع مسئولیت صاحبان سد است». کوبر اضافه می‌کند: «حذف سدها درواقع حماسه‌ای درباره مردمی است که رودخانه‌های خود را مطالبه می‌کنند» و این حماسه با تخریب سد ادواردز آغاز شد.

خواننده عزیز روزنامه «شرق»!

سد ادواردز، ارتفاع کمتر از ۱۰ متر داشت. با وجود این، نگاه کنید که چه خسارت بزرگی به محیط زیست منطقه وارد کرد و مردم بعد از تخریبش تا چه اندازه مسرور شدند. حالا بهتر می‌شود ژرفای فاجعه و تغییرات مهیب در بوم‌سازگان طبیعت ایران ناشی از ساخت بیش از ۶۵۰ سد با ارتفاعی به مراتب ده‌ها برابر سد ادواردز را درک کرد. نمی‌گویم سدهایی را که ساختید، تخریب کنید؛ اما لاقال پس کنید این روند بی‌محایای ویرانی رژیم آب‌شناختی رودخانه‌ها و طبیعت ایران را و به بهانه سیل غیرعادی نوروژ ۹۸، دوباره پروژه‌های جدید برای گرم‌نگه‌داشتن این تجارت سیاه برای خود فراهم نکنید. همین و تمام.

پیشخوان

وزن دنیا

●اولین شماره «وزن دنیا»، رسانه شعر ایران، منتشر شد. این ماهنامه شعر در شماره اولش شعرهای شاعرانی از استان‌های تهران، آذربایجان شرقی، بوشهر، خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان، فارس، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد، گیلان، لرستان و یزد و همچنین اشعاری از آن سوی مرزها را منتشر کرده است. علی مسعودینیا، پوریا سوری و سیدفرزام حسینی، شعورای سردبیری این مجله هستند. پوریا سوری در مقدمه‌ای با عنوان «فرج بعد از شدت» برای اولین شماره مجله نوشته است: «راهی جز برفراشتن پرچم شعر در زمینی که بر آن ایستاده‌ایم، نداریم. دلگرم حمایت مردمیم. می‌خواهیم «رسانه شعر ایران» باشیم». علی مسعودینیا نیز در مقاله «تحریریه‌ای به وسعت شعر ایران» خطاب به شاعران و دوست‌داران شعر ایران نوشته است: «وزن دنیا را رسانه خودتان بدانید و با آن مهربان باشید. اگر از من و ما بدتان می‌آید، با شعر که خصومتی ندارید؛ پس کم‌کم‌ان کنید». بازخوانی میراث شعری «نبیعا» شش دهه پس از او با عنوان «هست شب» و کنجکاو‌هایی در زندگی و شعر هوشنگ بادیه‌نشین با عنوان گمشده در هزارتو و نقد و تحلیل خط سیاه، متروی لندن، برگزیده جایزه شعر شاملو از دیگر مطالب شماره اول این ماهنامه است. مشتاقان ادبیات می‌توانند شماره خرداد وزن شعر را در ۲۰۸ صفحه و به قیمت ۳۰ هزار تومان تهیه کنند. برای این نشریه و دست‌اندرکارانش آرزوی موفقیت داریم.

روزنامه شرق

پنجشنبه ۹ خرداد ۱۳۹۸ • ۲۴ رمضان ۱۴۴۰ • ۳۰ می ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۴۰ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۴ • اذان صبح فردا ۴:۰۷ • طلوع آفتاب ۵:۵۰

روزنفرها

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

ژان ژاک سمپه



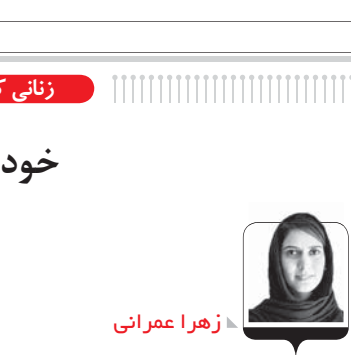
تجربه دیگران

آیا روبات‌ها واقعا اقتصاد و اشتغال را به خطر می‌اندازند؟

جیمز بردفورد دلونگ، استاد اقتصاد دانشگاه پرکلی کالیفرنیا و پژوهشگر اداره ملی تحقیقات اقتصادی آمریکا که در دولت کلinton معاون وزیر خزانه‌داری ایالات متحده نیز بوده، در یادداشتی با عنوان «آخر زمان روباتیک؟ در دوران زندگی شما اتفاق نمی‌افتد» به مخاطرات پیشرفت فناوری هوش مصنوعی برای بشر پرداخته است. بخش‌هایی از این نوشته آینده‌گرانه را می‌خوانیم. آیس خطر قریب‌الوقوع «سربرآوردن روبات‌ها» اشتغال همه انسان‌های آینده را تهدید می‌کند؟ اندیشمندانه‌ترین بحث درباره این پرسش را می‌توان در مقاله سال ۲۰۱۵ دیوید اوتو، اقتصاددان MIT با عنوان «چرا هنوز این‌همه شغل وجود دارد؟» پیدا کرد. او این مسئله را در قالب پارادوکسی موسوم به پارادوکس پولاتی در نظر می‌گیرد. مایکل پولاتی، فیلسوف قرن بیستمی می‌گوید با توجه به اینکه «بیشتر از آنکه بتوانیم بگوییم، می‌توانیم بدانیم» نباید فرض کنیم که فناوری می‌تواند عملکرد دانش انسانی خود را تکرار کند. فقط این دلیل که رایانه می‌تواند همه‌چیز را درباره خودرو بداند، کافی نیست تا بتواند آن را براند. این تمایز بین دانش ضمنی و اطلاعات ارتباط مستقیم با این مسئله دارد که انسان برای تولید ارزش اقتصادی در آینده چه کاری انجام می‌دهد. از لحاظ تاریخی، فعالیت‌ها و وظایفی که انسان انجام داده است، در ۱۰ رده گسترده تقسیم‌بندی می‌شود. اولین و بنیادی‌ترین آنها استفاده یک فرد از بدنش برای جابه‌جایی اجسام فیزیکی و پس از آن استفاده از چشمان و انگشتانش برای تولید کالا‌های مادی مجزا از هم است. سومین گروه از فعالیت‌ها شامل تغذیه ماشین‌ها با مواد اولیه در فرایند تولید متکی به ماشین است - یعنی کارکردن به‌مثابه یک روبات انسانی- و چهارمین فعالیت هدایت عملیات یک دستگاه است (به عنوان یک ریزپردازنده انسانی). در رده‌های پنجم و ششم، انسان از مقام ریزپردازنده به نرم‌افزار ارتقا می‌یابد و وظایف محاسبه و کنترل یا تسهیل ارتباطات و تبادل اطلاعات را بر عهده می‌گیرد. در رده هفتم، شخص در واقع نرم‌افزار را می‌نویسد و وظایف را به زبان «کد» ترجمه می‌کند و در رده هشتم، شخص ارتباطی انسانی را فراهم می‌کند و مورد نهم، آن است که شخص در مقام سرپرست، مدیر یا داور برای سایر انسان‌ها عمل می‌کند. سرانجام، در رده دهم، شخص به تفکر انتقادی درباره مسائل پیچیده می‌پردازد و سپس دست به ابداع یا اختراع‌های نوین می‌زند یا راه‌حلهایی برای آنها می‌یابد. در طول شش هزار سال گذشته، فعالیت‌ها و وظایف رده اول به‌تدریج به حیوانات و سپس ماشین‌ها واگذار شدند. در ۳۰۰ سال گذشته، وظایف در رده دوم نیز به عهده ماشین آلات گذاشته شد. در همان حال مشاغل رده‌های سه تا شش - که همه آنها سبب افزایش قدرت دستگاه‌ها

یکی، دو هفته پیش فیلم اجتماعی و بسیار دیدنی «متری شیش‌وونیم» را دیدم؛ فیلمی خوش‌ساخت و با بازی‌هایی بسیار خوب و ماندگار بازیگرانی مانند پیمان معادی، نوید محمدزاده و ... ضدقهرمان فیلم، یک قاچاقچی عمده فروش مواد مخدر است که در عملیاتی پلیسی دستگیر می‌شود. روند فیلم با سرکشیدن به زندگی خصوصی این قاچاقچی یکی‌کله و قدرتمند و روایت جنبه‌هایی انسانی در وجودش، نگارنده و احتمالا بسیاری از تماشاگران را در لحظه اعدامش، دچار حسی دوگانه کرد؛ دو حسی که یکی از دل برمی‌آمد و دیگری از سر. از سویی دلسوزی برای گذشته‌ای سرکوب‌شده، تلاش برای دستگیری پدری پیر و کارگریشه و مادری زجرکشیده و خانواده‌ای که سال‌ها حسرت یک زندگی معمولی را داشتند و از دیگرسو عصبانی از حرف‌های سیاه، بی‌رحمانه و آسیب‌زا که پیامدهایش بر کسی پوشیده نیست. گرچه این حس دوگانه هنر و توانایی دست‌اندرکاران فیلم را نشان می‌دهد، اما خوره‌ای است که - دست‌کم تا مدتی- تماشاگران را می‌آزارد و شکجه می‌کند. ...

این حس دوگانه به شکل واقعی‌تر و آزاردهنده‌تر در این‌یکی، دور روز باز به سراغم آمده. ماجرای دکتر نجفی شوک بزرگ و شکفت‌آوری بود. ۹ سال وزارت، پیوند محکم و تعریف‌شده‌ای میان دکتر نجفی و آموزش‌وپرورش، کنشگران صنفی، سیاسی و رسانه‌ای این حوزه پدید آورده است. در یک دهه گذشته به‌عنوان کنشگران صنفی- آموزشی، دیدارهایی با ایشان داشتیم. یکی از این دیدارها در دوره عضویت نجفی در شورای شهر تهران و در خانه یکی از معلمان زندانی بود. به‌جز نجفی، مسجدجامعی و خانم ابتکار نیز برای دیدار و پیگیری



عادت دارم در زندگی زنان و مردمانی که می‌بینم به دنبال رؤیا بگردم، چراکه باور دارم رؤیاداشتن آدمی را به جلو هل می‌دهد و مسیرش را هموار می‌کند، اما خوانندگان روایت‌هایم همیشه با من هم‌نظر نیستند. گه‌گاه برایم نوشته‌اند که اراده به تنهایی کارساز نیست و در صورتی که شرایط و محیط همراه نباشند، رؤیا فربد را به مقصد نمی‌رساند.

من اما همچنان دست از جست‌وجوی رؤیایها برنمی‌دارم، بارها شاهد بوده‌ام که چطور رؤیا، نشدنی را به شدنی تبدیل کرده است. ازاین‌رو خیلی تعجب کردم وقتی نقیسه در جواب گفت: «آرزوی خاصی نداشتم. من دانستم آخر خط کجاست». نقیسه ۲۵ سال دارد، در خانواده‌ای کشاورز در روستاهای اطراف گرگان به دنیا آمده و بزرگ شده است. تا کلاس دوم راهنمایی درس خوانده و مدتی در کار کشاورزی به پدرش کمک کرده، برای کسب درآمد، قالی‌بافی و خیاطی یاد گرفته و در نهایت ازدواج او را راهی شهرهای دیگر کرده است. «می‌دانستم آخر خط کجاست» را در به اینکه برسیده بودم «دوست داشتی درست‌تر را ادامه دهی؟» گفت و تعریف کرد که مدرسه ۱۰ کیلومتری از روستایشان فاصله داشته و رفت‌وآمد ساده نبوده. درواقع باید تعدادی از اهالی روستا با هم یک ماشین گرایه می‌کردند که بچه‌ها را تا مدرسه برد و بیاورد و تقریباً هیچ‌کدام از اهالی انگیزه‌ای برای صرف این‌هزینه و مابقی هزینه‌های مربوط به تحصیل ندارد. او ادامه داد: «همه خواهر و برادرهایم هم تا دوم دبیرستان خوانده‌اند، من هم که پنجمی بودم، از ابتدا می‌دانستم آخر خط کجاست و برای همین هرگز به بعدش فکر نکرده بودم. تنها دغدغه روستا که به دانشگاه رسید، دو خواهر بزرگ‌تر داشت که هزینه تحصیلیش را برعهده گرفته بودند و او حالا برای خودش بهیار شده و در یکی از بیمارستان‌های تهران کار می‌کند». نقیسه اصرار دارد که با درآمد کشاورزی نمی‌شود از پس مخارج

کاربِران در شبکه‌های اجتماعی همواره به بحث زنان، و جایگاه و حقوقشان توجه کرده‌اند. این اعتراض زنان، اعتراضی قدیمی است که حتی با تغییر شرایط دنیا و روند روبه‌رشد و تغییر شرایط برای برابری حقوق هنوز به شکل معضلی جدی در دنیا مطرح است. در این میان بحث بر سر برخی نکته‌ها به‌عنوان مشکلات فلسفی و لاینحل‌مانده است؛ برای مثال مهتا بذرافکن در یکی از کانال‌های علوم انسانی درباره نظریه‌تأیید ایجاد اشتغال برای خانواده‌های روستایی و مسائلش نوشته که همین فرصت‌ها نیز با قوانین و عرف تبعیض‌آمیز چالش دارند.

جنسیت در چالش با تاریکی

دغدغه‌های یک آموزگار

نجفی و حس دوگانه!

وضع این معلم و خانواده‌اش حضور داشتند. البته این نخستین‌بار یا واپسین‌باری نبود که نجفی و همراهانش پیگیر آسیب‌دیدگان صنفی- مدنی معلم و غیرمعلم بودند. چندین‌بار دیگر نیز؛ چه به شکل عمومی و چه به همراه گروهی محدودتر، ایشان را دیده بودم. برداشت کلی‌ام از شخصیت نجفی بسیار مثبت بود؛ مردی آرام، عاقل، پخته، یاپرس‌تیز و با رفتارها و گفتارهایی سنجیده و از سر دانش و بینش و تجربه نجفی در میان بسیاری از معلمان یکی از کامیاب‌ترین و محبوب‌ترین وزيران آموزش‌وپرورش بود که توانست گام‌هایی هرچند اندک در راستای بهبود معیشت و منزلت معلمان بردارد. ازاین‌رو هم بود که با معرفی‌اش به‌عنوان نامزد وزارت آموزش‌وپرورش در دولت نخست حسن روحانی، موجی از شادمانی و امید در میان فرهنگیان شکل گرفت که شور‌بختانه با آب سرد رای عدم‌اعتماد مجلس اصولگرا به‌سرعت به سردی گرایید ...

سال‌ها پیش بزرگی گفته بود که زندگی روشنفکر باید مانند اتاق شیشه‌ای باشد؛ اتاقی شفاف شفاف برای همه روشنفکران و سیاست‌مداران و کنشگرهای سرشناس مدنی و بی‌گمان زندگی فردی و اجتماعی افرادی مانند نجفی برای خودشان و گروهی که نمایندگی‌شان می‌کنند بسیار مهم‌تر از آنی است که به توصیف درآید. مصیبت بزرگ نجفی از یک لغزش به ظاهر کوچک (احتمالا ارتباط‌های دوستانه اولیه با مقبول) آغاز شد؛ در این زمینه پرسش‌های فراوان و سرسام‌آوری وجود دارد؛ از بروز چنین رفتار خشنی از مرد آرام و معقول گرفته تا پوشش خبری شگفت‌آور، ضدتربیتی و پرمیاهوی صداوسیما و سلاح به‌دست‌گرفتن گزارشگر و خشونت نهفته در آن، ارتباط پیچیده قاتل و مقتول و شور‌بختانه هرچه پیش می‌رویم، چنین پرسش‌هایی همراه آن حس دوگانه بیشتر و بیشتر می‌شود؛ حسی که در این روزها به گمانم حتی برای کسانی که از دور نجفی را می‌شناسند، بیش از پیش آزاردهنده و زجرآور است.



زنانی که من دیدام

خود زندگی

تحصیل برآمد و برای همین اکثر بچه‌های روستا مسیرهای دیگری جز درس‌خواندن را برای رشد و ساختن آینده خود برگزیده‌اند. نقیسه هم ازدواج کرد و با همسرش راهی مشهد شد. هر دو آنجا چندسالی در کارخانه تولید جعبه‌های پلاستیکی مشغول به کار شده بودند و کم‌کم داشتند به زندگی‌شان سامان می‌دادند که شرایط اقتصادی موجب تعطیلی کارخانه شد. هرکدام از کارگران به دنبال کار روانه شهری شدند و نقیسه و همسرش نیز به پایتخت آمدند. نقیسه بااستعداد است و در قالی‌بافی تبحر دارد، اما چه در روستا، چه مشهد و تهران بازاری برای تولیداتش پیدا نکرده و می‌گوید مبلغی که واسطه‌ها محصول را می‌خرند به‌قدری کم است که به سختی هزینه مواد اولیه را پوشش می‌دهد. به‌ناچار هر دو به کارهای خدماتی روی آورده‌اند، اما همچنان هزینه زندگی بالا و فشار کار بسیار زیاد است. با حجم زیاد استرس زندگی در تهران و فشار اقتصادی، خانواده کوچک نقیسه هم مانند بسیاری از دیگر خانواده‌ها دچار تنش شده است؛ وضعیتی آشنا و گریزناپذیر برای بسیاری از ما که می‌گوئیم با تنش‌های اقتصادی دست‌وپنجه نرم کنیم و می‌بینیم این فشارها چطور بر روابط عاطفی درون خانواده تأثیر می‌گذارد.

نقیسه به بازگشت به روستا هم که فکر می‌کند، تصویر را چندان آرام‌بخش نمی‌یابد، چون «آنجا هم کار نیست و با کشاورزی نمی‌شود زندگی کرد». او این روزها به دنبال کاری است که آن‌قدری درآمد داشته باشد تا بتواند خانه‌ای در حومه تهران اجاره کند و با همسرش زندگی کنند. من می‌گویم، تو خیلی جوانی، لحظه‌ای بنشین و به روایات فکر کن، می‌خواهی با آینده‌ات چکار کنی؟ او می‌گوید: «رؤیا، اجاره خانه و هزینه خوراک نمی‌شود». به او حق می‌دهم، به ابتدای این ستون برمی‌گردم و نوشته‌های مخاطبان. به شما هم که می‌گویید شرایط بیرونی و انتخاب درونی در کنار هم می‌تواند مسیر را هموار کند حق می‌دهم، اما در برابر نقیسه مقاومت می‌کنم و می‌گویم: «رؤیا برای زینت دریایی و سارا شاهوردی و صدیقه گیاهی، شد خود همان زندگی که تو در بی‌اش هستی».

زنان

بسیاری از زنان روستایی به دلایلی مانند «شیفت شب» و «کسب اجازه از همسر»، یا نمی‌توانند از این مزیت استفاده کنند یا به‌سختی می‌توانند بهره ببرند. کارکردن زنان در شیفت شب یکی از مواردی است که زنان را با چالش‌های کاری مواجه کرده است. زنان در ۲۶ کشور از شیفت کاری شب منع شده‌اند، از جمله زنان هندی که حق کارکردن در ساعت‌های شبانه در کارخانه‌ها را ندارند و هند یکی از پایین‌ترین نرخ‌های محدودیت کاری برای زنان (۲۴ درصد) را در جهان دارد. در سریلانکا نیز زنان پس از ساعت ۱۰ شب در بخش خرده‌فروشی مجاز به کار نیستند، این محدودیت برای کارفرمایان خوشایند

یادداشت

چرا از شادبودن دانش‌آموزان ناراحت شویم؟



امان‌الله قرابی‌مقدم

جامعه‌شناس

این بیت مشهور از محمدحسین نظیری نیشابوری که «درس معلم از بود زرمزه محبتی/ جمعه به مکتب آورد طفل گریزنیار را» به‌صورت ضرب‌المثل درآمده است. سال‌ها پیش استادی مانند باغچه‌بان بر همین اصل تأکید داشت. مرحوم نیززاده، آموزگار بزرگ‌واری که با آواز به کودکان درس می‌داد نیز همین را در روش خود به کار برد که در کارش موفق شد. نظام تعلیم‌وتربیت زمانی پیشرفت خواهد داشت که در کلاس لبخند باشد و معلم و شاگرد با لبخند و شادی درس بخوانند چون دانش‌آموزان از کلاسی‌های می‌پرند که معلمی خوش‌سیما و زیبا و خنده‌رو و شاد دارد.

من به عنوان یک متخصص تعلیم و تربیت و از نخستین فارغ‌التحصیلان این رشته در ایران که در دهه ۱۳۴۰ افتخار شاگردی استادانی مانند دکتر شکوهی و دکتر آریان‌پور را داشته‌ام و از جمله لیسانس و فوق‌لیسانس و دکتری‌ای خود را در همین رشته گرفته‌ام و تز پایان‌نامه‌ام در چنین موضوعی بوده است، معتقدم یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در یادگیری، شادبودن فضای تحصیل و تدریس است. معلمی که ترش‌روی و اخمو است، مدرسه‌ای که از محیط آن و همچنین از قیافه معلم و مدیر در و دیوار مدرسه -آنچه به عنوان فضای فیزیکی مدرسه- از آن نام می‌بریم- غم و ناراحتی می‌یابد، نمی‌تواند کارکرد مناسبی در تعلیم و تربیت بیابد. خود فضای فیزیکی مدرسه در یادگیری مؤثر است و وقتی شادی و خنده در آن برقرار باشد و دانش‌آموزان آواز بخوانند و بخندند و شاد باشند، یادگیری در آن بهتر صورت می‌گیرد. در کلیت جامعه نیز اگر به‌جای غم و غمه، شادی حاکم باشد هم از دیدگاه قرآن، چنان‌که آیت‌الله مطهری هم اشاره کرده است و هم، بر اساس تحقیقاتی که در دانشگاه جان هاپکینز به عمل آمده است،

از لحاظ تولید اقتصادی و یازدهی کاری، جلوه‌گری از تمارض و عوامل متعدد دیگر بسیار مؤثر است، به همین دلیل در سراسر دنیا کوشش بر این است که محیط جامعه شاد شود. چرا باید از شادبودن یک عده دانش‌آموز ناراحت باشیم؟ آیا اگر غم را در جامعه نهاده‌ین کنیم به معنای پیشرفت خواهد بود؟ به عقیده من آقایی‌ی که منتقد شادبودن هستند، معنای شادی را درک نمی‌کنند و فکر می‌کنند که باید جوان دانش‌آموز با غم زندگی کند، اما جامعه‌ای که جوانش با غم زندگی کند، هرگز توسعه پیدا نخواهد کرد. جامعه‌ای که در آن شادی نیست، هیچ چیزی در آن نیست. همه چیز آن به بدی می‌انجامد چون نگاه آن بد است. چرا به جای آنکه دانش‌آموزان را به شادبودن ترغیب و تشویق کنیم، به جای آنکه شادی را در کلاس و مدرسه و درون جامعه ترویج کنیم، باید دانش‌آموزانی را که شاد بوده‌اند، به قلمداد کنیم؟

شادی جزء سنن ملی و فرهنگی و آیینی ما است. ما در دوران باستان یک روز از هر ماه جشن داشته‌ایم، اینکه در مدارس ساعتی سرود داریم، معنایش دقیقاً این است که در آن ساعت باید بتوانند شاد باشند. سرود یعنی آواز و خواندن و شادی‌کردن. اتفاقاً در شرایط کنونی که جامعه با هجمه و فشار دشمن و با تحریم اقتصادی از جانب قدرت‌های بزرگ روبه‌رو است، ما باید جامعه را تشویق کنیم که از لحاظ روحی و روانی شاد باشد و این احساس به فرزندان القا نشود که در جامعه‌ای بدبخت زندگی می‌کنند. نباید به جای ترغیب و تشویق مدارس به شادبودن، علیه آنها اقدام کنند و مدیر مدرسه را به جرم شادبودن دانش‌آموزان برکنار کنند. در این مورد، به جای معلم و مدیر، باید از وزیر آموزش‌وپرورش و مسئولان توضیح خواست، من حاضر در کنار دیگر صاحب‌نظران تعلیم و تربیت در این مورد و هر یک‌دام و هر گروه از این آقایان مسئول که خود را متخصص تعلیم و تربیت می‌دانند، منظره کم‌تا آن‌وقت معلوم شود که حرف کدام طرف علمی‌تر و منطقی‌تر است. باید ببینیم به چه دلیل عده‌ای معتقدند که محیط مدرسه به جای شادبودن باید ناخوش احوال باشد. به نظر من اینکه محیط مدرسه یأس‌آور و ناامیدکننده باشد باعث بدترین لطمه‌ها به آموزش‌وپرورش و نظام تعلیم و تربیت خواهد شد و آن را از لحاظ کیفیت آموزشی به عقب خواهد راند.

نیست و در نتیجه زنان نیز با شانس کمتری برای داشتن یک شغل مواجه خواهند شد. در برخی از کشورها مانند جمهوری‌دموکراتیک کنگو، تانزانیا، رامبیا و عراق پیشرفت‌هایی در تغییر قوانین در جهت بهبود شرایط اشتغال زنان حاصل شده است؛ برای نمونه در جمهوری کنگو تا سال ۲۰۱۶، به زنان متاهل حق کار در شیفت شب، بازکردن حساب‌های بانکی و راه‌اندازی یک کسب‌وکار بدون نیاز به اجازه شوهر داده شد. ۷۸ کشور تا سال ۲۰۱۶ زنان را از انجام کارهای مشابه مردان منع می‌کنند و شش کشور تردد زنان به خارج از کشور را محدود کرده‌اند و هنوز این قوانین تبعیض‌آمیز تغییر نکرده است.